

درآمد:

تأثیر تعیین کننده اعدام انقلابی حسنعلی منصور در تاریخ معاصر، از دید هیچ پژوهنده و مورخ منصفی پنهان نیست و لذا حرکت شاخه نظامی هیئت مؤتلفه نیازمند واکاوی و پژوهش مبسوطی است که قطعاً در این مختصر نمی گنجد، با این همه تلاش شده است، این حرکت و احوال بانیان آن در گفت و شنودی هر چند مختصر با هاشم امانی که به دلیل درگیر بودن تمامی اعضای خانواده وی در شکل دهی و تداوم فعالیت های نظامی مؤتلفه نقش تعیین کننده داشته اند؛ بررسی شود.

« شهید اندرزگو و ترور منصور » در گفت و شنود
شاهد یاران با هاشم امانی

او شاگرد و مجذوب برادرم بود...

که همفکر ما هستند، به این رفتارهای خشونت بار حکومت، جواب مناسبی بدهیم. در این دوره خفقان بعضی از افراد و گروه های زیرک، در لوای کارهای مذهبی و ادبی، کار سیاسی می کردند، از جمله هیئت های مستقلی که در محلات تهران فعالیت داشتند و یکی هم همین هیئت حاج صادق امانی بود. شهید اندرزگو و دوستانش هم از طریق همین هیئت ها بود که به حاج صادق رسیدند. در این هیئت ها معمولاً یک مدرس، نقش هماهنگ کننده و رهبری کننده را داشت. اعضای این هیئت ها معمولاً همدل و همراه بودند. آنها در کنار مراسم مذهبی و درسی که می خواندند، برنامه هایی چون کوهنوردی و شرکت در مراسم خیریه و عام المنفعه و برگزاری مراسم عبادی جشن ها و اعیاد را هم در مسجد محل داشتند. حاج صادق که نمی دانستند اینها واقعاً که هستند و چه اهدافی دارند، سید علی را معرفی می کنند به مرحوم شهید عراقی که با او صحبت کنند و ببینند قضیه از چه قرار است. مرحوم عراقی با ایشان جلسات متعددی می گذارند و صحبت می کنند و بعداً به مرحوم حاج صادق می گویند که اینها آدم های خوبی هستند و می شود با آنها کار کرد. حاج صادق خیالشان از طرف اندرزگو راحت می شود و لذا این ارتباط برقرار می گردد. شهید اندرزگو و همراه برادرش در بازار آهنگرها در یک مغازه نجاری کار می کرد و ارتباط سیاسی و اجتماعی خود را با هیئت حاج صادق امانی تقویت کرد و ضمن گرفتن دروس مختلف مذهبی و اعتقادی، همراه با هیئت برای دیدار مراجع به قم سفر می کرد و با مسائل سیاسی و موضعگیری های علما آشنا می شد. حاج صادق امانی با شهید اندرزگو و دوستانش جلسات را می گذارند و به تدریج به فکر تهیه امکانات و اسلحه می افتند. تهیه اسلحه هم به عهده من بود که هشت نه تا تهیه کردم و در اختیارشان قرار دادم.

چگونه و از کجا؟

به هر حال بودند کسانی که با قیمت های بسیار بالایی اسلحه تهیه می کردند و به ما می فروختند. آشنا داشتیم و می گفتیم برای تأمین جانی خودمان و یا شکار می خواهیم. به هر حال هم ما و هم خود شهید اندرزگو، اسلحه تهیه

پنج نفر شروع کردیم که یکی هم شهید اندرزگو بود. او در یک کارگاه نجاری کار می کرد و بقیه هم محله ای های او بودند و خودشان هم جلساتی داشتند و جدای از ما حول محور این مسائل که آیا می شود کاری کرد و چه باید کرد، فکر و بحث می کردند. جلساتشان هم عمدتاً جلسات مذهبی بود و اقلان هم نمی شدند. همان طوری که عرض کردم، کادر مؤتلفه به این نتیجه رسیده بودند که باید یک اقدام شدید و جدی کرد و باید عناصر مؤثر رژیم از جمله اسدالله علم و حسنعلی منصور و امثالهم را ترور کنند. امکاناتی هم که در اختیار نداشتند. مسجد شیخ علی در بازار آهنگرها بود که رو به راه نبود و امام جماعت هم نداشت. مرحوم حاج صادق آنجا را احیا کرد و جلساتی را در آنجا تشکیل داد و آقای شاهچراغی در آنجا، امام جماعت بود و در آنجا جلساتی را تشکیل می دادند و درس عربی و فقه و این چیزها می دادند و در پوشش این درس ها، این نوع تصمیمات هم در آنجا گرفته می شد. سید علی اندرزگو هم به این مسجد آمده و با حاج صادق این مسئله را مطرح کرده بود که ما یک عده هستیم که می خواهیم با همکاری کسانی

شهید اندرزگو

شهید اندرزگو و همراه برادرش در بازار آهنگرها در یک مغازه نجاری کار می کرد و ارتباط سیاسی و اجتماعی خود را با هیئت حاج صادق امانی تقویت کرد و ضمن گرفتن دروس مختلف مذهبی و اعتقادی، همراه با هیئت برای دیدار مراجع به قم سفر می کرد و با مسائل سیاسی و موضعگیری های علما آشنا می شد. حاج صادق امانی با شهید اندرزگو و دوستانش جلسات را می گذارند و به تدریج به فکر تهیه امکانات و اسلحه می افتند.

با عنایت به اینکه شهید اندرزگو در شاخه نظامی مؤتلفه بود، ابتدا بفرمایید چه شد که هیئت مؤتلفه شاخه نظامی ایجاد کرد و که شهید اندرزگو چگونه وارد این شاخه شد؟ پس از وفات آیت الله بروجردی، حضرت امام از زمره کسانی بودند که برای مرجعیت مطرح شدند؛ اما ایشان نمی خواستند مسئولیت مرجعیت را بپذیرند. مؤتلفه اسلامی بعد از سال ۴۰ و شروع نهضت امام، به دستور ایشان شکل گرفت. بعد از تقریباً جریان ۱۵ خرداد ۴۲ و کشتار فجیعی که توسط دستگاه انجام شد، حالتی پیش آمد که احساس می کردیم که پخش اعلامیه و سخنرانی و راهنمایی چندان مفید نیست و باید دست به اقدام جدی تری زد. آن کشتار فجیع و دستگیری حضرت امام و بعد هم تبعید ایشان و تضيیقات و فشارهای رژیم، برادران را به این نتیجه رساند که در مقابل رفتارهای حکومت، رفتار تندی را اتخاذ کنند. کسی که در جمعیت بیش از همه روی این موضوع اصرار داشت مرحوم برادرم حاج آقا صادق بود که می گفت از این به بعد صدای ما باید از لوله اسلحه مان خارج شود نه از دهانمان. بنابراین بنا شد که چنین بخشی درست شود و مرحوم اخوی همراه با شهید عراقی و دیگران جلسات هفتگی را تشکیل دادند و برنامه ریزی کردند. تجربه قبلی هم که نداشتیم و ابتدا به ساکن باید شروع می کردیم. به هر حال قرار شد ما جوان ترها به این کار شکل بدهیم. برای شاخه نظامی چگونه عضوگیری می کردید؟ در آن شرایط با سیطره ساواک و ترس و وحشتی که در سطح جامعه وجود داشت، نمی شد افراد زیادی را وارد جریانات مسلحانه کرد. فضای پر اختناق بر جامعه حاکم بود و گروه ها و دستجات سیاسی در اوضاع کشور نقش نداشتند. بر عکس، موقعیت برای تحکیم دیکتاتوری پهلوی و یکه تازی آمریکا در عرصه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور و سرکوب حرکت های مستقل و حتی مذهبی مثل جریان محاکمه فداییان اسلام، مناسب بود. نه از حزبی خبری بود نه از دسته و تشکیلاتی. تنها روزنه تنفس افراد جامعه، محافل و مجامع غیر سیاسی و ادبی و فرهنگی بود. نمی شد به کسی اطمینان کرد. در ابتدای امر با همین چهار

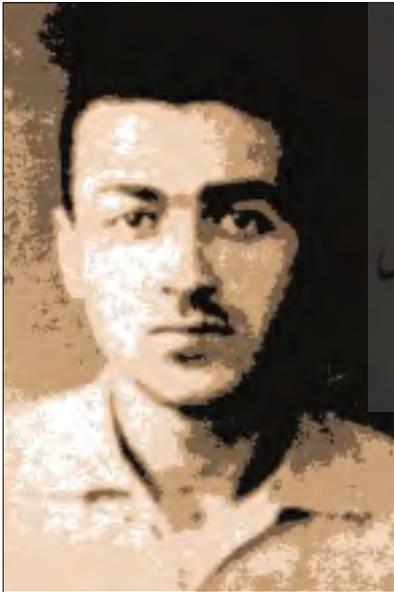


آن شکلی که حتماً مطلع هستید شهید شد. از نحوه دستگیری برادران چه نکاتی را به یاد دارید؟ ایشان یکی دو شبی را خانه مصطفی حائری یزدی بودند. موقعی که برادرمان حسین را دستگیر کردند؛ او را تحت فشار قرار دادند که در باره من به آنها اطلاعات بدهد. بعد مرا گرفتند و سپس به شهید صادق دست پیدا کردند. یادم هست حاج مهدی عراقی را که در راس گروه بود؛ شکنجه دادند و حتی ناخن هایش را کشیدند تا بگوید اسلحه‌ها را از کجا آورده ایم؛ اما شهید حاج صادق امانی را شکنجه نکردند یا دست کم من چیزی در این باره نشنیدم. به نظر من اقدام حاج صادق امانی در اعدام انقلابی حسنعلی منصور و اساساً حرکت شاخه نظامی موفله اسلامی، مقدمه حرکت های بعدی و آغازی برای مبارزات مسلحانه بود و نقش زیادی در حوادث آینده و پیروزی انقلاب و تحقق اهداف امام داشت.

در جریان دادگاه و بازجویی‌هایی که انجام شد، چند بار اسم شهید اندرزگو مطرح شد؟

اسمی از او در دادگاه نبود. او خوشبختانه خیلی شناخته شده نبود. من هم قسمت‌های خیلی برجسته دادگاه و بازجویی‌ها یادم مانده و غالباً یادم نیست.

نکاتی که در جریان محاکمات در ذهن شما برجسته شده و یادآوری آنها برای شما مطلوب است، ذکر کنید. یادم هست که رئیس دادگاه از شهید امانی پرسید: «چرا اسلحه تهیه کرده بودید؟» و ایشان با کمال شهامت و بدون ذره ای ترس گفت، «برای کشتن نخست وزیر». نکته دوم اینکه وقتی محاکمه تمام شد؛ دادستان آمد و گفت، «این حرف‌هایی که زدم، حرف‌های خودم نبود و ناچار بوده‌ام.»



نکته سوم اینکه همه کسانی که برایشان حکم اعدام صادر شد، چنان نشاطی داشتند که قابل توصیف نیست. روحیه همه شان فوق العاده بالا بود.

برداشت شخصی شما از شهید اندرزگو چیست؟ بسیار جسور و شجاع و نترس بود. از نظر تقید و تدین بسیار مصر بود که رعایت همه احکام را بکند. برخورد بسیار دوستانه و محبت‌آمیزی داشت. من هیچگاه برخورد تندی از او ندیدم. آدمی به تمام معنا منزّه و نمونه یک مسلمان واقعی بود. ■

تماس گرفته بود. البته امام هیچ وقت فتوا برای اعدام کسی ندادند؛ اما با تعیین روحانیونی چون آیات: انوری، مطهری، بهشتی و مولائی در راس هیئت های موفله، به طور ضمنی به آنها اجازه داده بودند که به ایشان دسترسی نداشتند، در باره مسائل به آنها مراجعه کنند و اجازه بگیرند. ترور منصور هم با اجازه مرجع صورت گرفت. او واقعاً مثل اسمش، آدم صادقی بود و در طرف مقابل به سرعت ایجاد اطمینان و اعتماد می‌کرد و لذا همه آن دوستان، ایشان را به عنوان استاد و کسی که باید حرف‌هایش دقیقاً مورد قبول واقع شود، پذیرفته بودند. ایشان تا آخرین لحظه، ذره‌ای تردید به خود راه نداد و همین تأثیر را هم روی تمام کسانی می‌گذاشت که با او کار می‌کردند، حتی در آخرین لحظاتی که این برادران را برای اعدام می‌بردند، حالت اطمینان و اعتماد به کاری که کرده بودند، در آنها به وضوح مشاهده می‌شد. کوچک‌ترین اندوه و تردیدی در آنها وجود نداشت. مرحوم صادق همیشه می‌گفت، «اگر کسی گفت بروید و من بعد از شما دارم می‌آیم، حرفش را قبول نکنید، ولی اگر گفت، «امن رفته‌م، شما هم بیایید.» می‌شود به حرفش اعتماد کرد.» و خودش هم همیشه در خط اول بود و صرفاً اهل دستور دادن نبود.

شما از واقعه ترور منصور چه روایتی دارید؟

یک عده از کسانی که واقعاً هیچ اطلاع واقعی از موضوع ندارند، اظهار نظرهای عجیب و غریبی می‌کنند. اینها اصلاً خبر ندارند که موضوع از چه قرار بوده است. ما با شهید محمد بخارایی بوده‌ایم و وقتی خودش ماجرا را برای ما نقل کرده باشد که دیگر تردیدی در روایت وجود ندارد. آن روزها ما شش نفر داخل مجلس نمی‌رفتند و جلوی در پارک می‌کردند. منصور به محض اینکه می‌خواهد پایش را از این طرف جوی بگذارد آن طرف، شهید بخارایی جلو می‌رود و به هوای دادن عریضه، تیری را در شکم او خالی می‌کند. به محض اینکه منصور خم می‌شود، او تیر دوم را می‌زند که می‌خورد به گلو منصور. البته بعدها گفته شد که شهید بخارایی گفته، «من خواستم به همان گلوبی شلیک کنم که به امام بد گفته،» و یا حرف‌های دیگری که مینا و مأخذ درستی ندارند و مهم هم نیستند. مسئله این است که منصور که عامل آمریکا و پیشنهاد دهنده قانون کاپیتولاسیون بود، در این قضیه از بین رفت. البته شهید اندرزگو هم بوده، اما ما موریت اصلی به عهده بخارایی بود و عملاً هم ایشان تیر اول را شلیک کرد. شهید بخارایی وقتی می‌خواست فرار کند، پایش گیر می‌کند به آهنی و می‌خورد زمین و او را می‌گیرند و شهید اندرزگو فرار می‌کند. خوشبختانه اسم شهید اندرزگو لو نرفته بود؛ برای همین تا مدت‌ها توانست مخفی باشد و خارج هم می‌رفت و اسلحه می‌آورد و سرانجام هم در نوزدهم رمضان سال ۵۷ به

کردیم و اینها رفتند و تمرین کردند. می‌رفتند خیابان خاوران و جاهای خلوتی، تمرین می‌کردند. مدتی تمرین کردند و در این فاصله شناسایی اشخاص و محل هم صورت گرفت. این که کسانی که فرار بود ترور شوند، چه موقع و کجا می‌روند، کی می‌آیند؟ شرایط حفاظتی آنها چیست؟ البته شهید اندرزگو بی‌نهایت با جرئت و جسور بود و کارهای شناسایی را بیشتر خودش انجام می‌داد، همین طور تهیه اسلحه. شناسایی و تمرین تیراندازی که انجام شد، ترور منصور صورت گرفت. آشنایی ما در همین حد بود و بعد هم که ما زندانی شدیم.

از عمق رابطه عاطفی و علمی شهید اندرزگو با شهید حاج صادق امانی تا چه حد بود. مضافاً بر اینکه شخصیت شهید امانی هم تاکنون به شکل شایسته مورد بررسی و پژوهش قرار نگرفته و لذا این فرصت مغتنمی است که درباره ایشان هم مطالبی را ذکر کنید.

چون برادرم هست، شاید هر چه بگویم تعریف تلقی شود، ولی ایشان واقعاً انسان عجیبی بود و کسانی که با او برخورد می‌کردند، به سرعت تحت تأثیرش قرار می‌گرفتند. خداوند



آن روزها ماشین‌ها داخل مجلس نمی‌رفتند و جلوی در پارک می‌کردند. منصور به محض اینکه می‌خواهد پایش را از این طرف جوی بگذارد آن طرف، شهید بخارایی جلو می‌رود و به هوای دادن عریضه، تیری را در شکم او خالی می‌کند.

گاهی به افراد، لیاقت و شایستگی خاصی می‌دهد. مسلک حاج صادق با همه ما برادرانش اندکی فرق داشت. او روز و شب تلاش می‌کرد جوان‌ها را جمع کند؛ برای ایشان جلسه بگذارد و ارشاد و هدایتشان کند. گاهی یک بعد از نصف شب به خانه می‌آمد. چندین جلسه دینی داشت و بچه‌ها را تعلیم می‌داد. شهید صادق امانی و همفکرانش یک گروه شیعیان داشتند که کارشان بیان مسائل دینی و احکام و نیز تمرین سخنرانی بود. بعد از اعدام منصور همه از ما سؤال می‌کردند که ایشان چگونه به این کار اقدام کرد؟ ما می‌گفتیم که او قطعاً بدون اجازه مرجع کاری نکرده است. ایشان با حضرت امام ارتباط داشت و چندین بار با ایشان